Kh\_Osool\_SMJS\_980821

بسم الله الرحمن الرحیم

۲۱ آبان ۹۸

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

مبحث لاضرر

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

نتیجة بحث سندی در روایت عقبة بن خالد این بود که ما روایت عقبة بن خالد را ذاتاً سندش را معتبر می‌دانیم، نه به جهت انجبار ضعف سندش به عمل اصحاب. ذاتاً معتبر هست و مفاد روایت هم معرض عنه اصحاب نیست که به جهت اعراض از اعتبار افتاده باشد. انجبار اعراض هم شرطش معمولاً اطمینان هست مگر در بعضی موارد که جلسة قبل توضیح دادم.

بحث دیگری که اینجا در روایت مطرح هست که عمدة بحث این روایت متمرکز در آن هست این هست که آیا این لا ضرر و لا ضرار که فقرة ثانی در روایت عقبة بن خالد هست مرتبط هست با بحث شفعه؟ که این ارتباط داشتن یا نداشتنش تأثیر می‌گذارد در نحوة معنا کردن روایت.

چون کأنّ ممکن است مرحوم شیخ الشریعة اصفهانی استظهارش از لاضرر و لاضرار حرمت تکلیفی است. ولی این حرمت تکلیفی را با ارتباط بین حدیث شفعه و لاضرر و لاضرار ناسازگار دیده، اصرار دارد که این ارتباط را انکار کند تا آن معنایی را که ذاتاً از حدیث لاضرر و لاضرار استظهار می‌کند ایشان که حرمت تکلیفی هست با مشکل مواجه نباشد. مفصل این بحث را دنبال کرده که نه اینها به همدیگر مرتبط نیستند. بیاناتی بر این می‌آورد که در تقریرات آقای سیستانی و جاهای دیگر مورد بحث قرار گرفته.

آقای سیستانی قبل از اینکه وارد بحث بشوند یک سری نکات جانبی‌ای را وارد شدند. یکی اینکه گفتند که در این حدیث شفعه

عن عُقْبَةَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَضَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالشُّفْعَةِ بَيْنَ الشُّرَكَاءِ فِي الْأَرَضِينَ وَ الْمَسَاكِنِ وَ قَالَ لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ.

یک بحث این است که این مرجع ضمیر قال در این لاضرار و لاضرار چیست؟ آیا مرجع ضمیر قال ابی عبدالله علیه السلام است یا رسول الله است؟ ایشان دو بیان می‌خواهند بفرمایند که ظاهر حدیث این است که مرجع ضمیر قال رسول الله هست. یک بیان این هست که اصل اوّلی در ارجاع ضمیر این هست که ضمیر. ایشان یک تعبیر دیگر می‌فرمایند. می‌فرمایند که این قال ظاهرش این است که عطف است به اوّلین جمله‌ای که می‌تواند معطوفٌ علیه قال باشد و چون این قال عطف به قضی رسول الله هست بنابراین این خودش کاشف از این هست که مرجع ضمیر قال رسول الله است. این یک تعبیر.

ممکن است ما این تعبیر را یک چیزی شبیه این تعبیر ذکر بکنیم. اصل در ضمیر این هست که به اقرب یمکن ان یکون رجوع کنند و این را قرینه قرار بدهیم بر عطف به قضی نه اینکه عطف به قضی را قرینه بر تعیین مرجع ضمیر قرار بدهیم.

شاگرد: واو حالیه هم باشد همین است؟

استاد: واو حالیه در جملة ماضی قد می‌خواهد. جملة ماضی مثبت قد می‌خواهد. واو حالیه نیست.

شاگرد: غالبی است می‌شود بدون قطع هم می‌شود

استاد: نه نمی‌شود. اینکه واو اینجا ظاهرش واو حالیه نیست تقریباً روشن است. حالا اینکه بشود یک همچین معنایی را هم گرفت این منافات با ظهور عبارت ندارد.

به دو شکل می‌شود این بیان را تبیین کرد.

یکی اینکه بگوییم ظاهر عطف این است که معطوفٌ علیه نزدیک‌ترین عبارتی هست که می‌تواند معطوفٌ علیه باشد که ظهور عطف در اینکه معطوفٌ علیه نزدیک‌ترین جمله است این باعث می‌شود که مرجع ضمیر را تعیین کنیم. یک جور این هست که خود مرجع ضمیر را اوّل مطرح کنیم. بگوییم ضمیر ظاهرش این است که الاقرب یمنع الابعد و برعکس، ظهور ضمیر را تعیین کنندة معطوفٌ علیه بدانیم.

در مقام نقل گاهی اوقات می‌خواهیم خود همین را اوّل خوب بفهمیم. گاهی اوقات نقل‌هایی که یک مقداری نزدیک آن هست که می‌شود در کنار هم ذکر کرد همانجا ذکر می‌کنیم بعد نقدش را هم در پی‌اش صحبت می‌کنیم.

قرینة دوم اینکه لاضرر و لاضرار یک روایت مشهوری از پیغمبر هست و این روایت مشهور از پیغمبر باعث می‌شود که ظهور پیدا کند که لاضرر و لاضرار از پیغمبر صادر شده.

یک چیزی را هم به عنوان مؤید ذکر می‌کنند می‌گویند در نقل فقیه این شکلی نقل شده، بعد از اینکه فقرة اول و فقرة دوم به همان شکلی که در کافی نقل شده، فقرة سوم «إِذَا رُفَّتِ الْأُرَفُ وَ حُدَّتِ الْحُدُودُ» هست آن را با قال الصادق آغاز کرده. اینکه آنجا را قال الصادق تعبیر کرده این نشانگر این هست که آن قال قبلی به امام صادق برنمی‌گردد. و الا اگر قرار بود تصریح به امام صادق برمی‌گشت و بنای بر تصریح بود مناسب بود که در اوّلین جایی که عبارت ابهام دارد، ابهام عبارت را برطرف کنند تا بعداً، وقتی آنجا ابهام برطرف شد جای دومش هم برطرف می‌شود، ظاهرش این می‌شود که قال الصادق. اما جای اینکه جای دوم ابهامش را برطرف کنند، ابهام اوّل را سر جای خودش باقی بگذارند این مستبعد هست.

این خیلی قرینة قوی‌ای نیست به دلیل اینکه قال الصادق علیه السلام تصریح به امام صادق در اصل روایت بوده و این به عنوان یک اجتهادی از مرحوم شیخ صدوق یا روات نبوده این ثابت نیست. بنابراین خیلی نمی‌توانیم روی این مطلب تکیه کنیم.

بعد ایشان می‌فرماید که در قبال این مطلبی که ما گفتیم مرجع ضمیر قال امام صادق نیست و پیغمبر هست بعضی‌ها ترجیح دادند که مرجع ضمیر قال امام صادق هست با توجه به نقلی که در وافی هست که بعد از قال کلمة علیه السلام را تعبیر کرده. قال علیه السلام را این را منشاء تعبیر قرار دادند. در وافی بعد از اینکه این روایت را نقل کرده گفتند عن ابی عبدالله علیه السلام قال قضی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالشفعة بین الشرکاء و قال علیه السلام، کلمة علیه السلام لا ضرر و لا ضرار. کلمة علیه السلام نشانگر این هست که مرجع ضمیر امام صادق علیه السلام هست نه پیغمبر. در پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تعبیر می‌کنند نه علیه السلام که در وافی علیه السلام هست این هم نشانگر این است که مرجع ضمیر امام صادق علیه السلام هست.

ایشان می‌فرماید که این استدلال تام نیست به دلیل اینکه اوّلاً معلوم نیست که این علیه السلام در اصل روایت باشد. این ممکن است اضافه‌ای از نساخ باشد یا خود صاحب وافی علیه السلام را اضافه کرده. خیلی وقت‌ها این علیه السلام‌هایی که در روایات هست اضافات نسّاخ هست. حاج آقا می‌فرمودند که من یک نسخه‌ای از استبصار در اختیارم بود. این نسخه با نسخة شیخ مقابله شده بود بعد از کتابت مقابله شده بود با نسخة شیخ و یک سری نکاتی در این مقابله منعکس شده بود در این نسخه.

من جمله از نکاتی که در نسخه منعکس شده بود این است که اکثر علیه السلام‌هایی که در این نسخه بود خط زده شده بود، به اعتبار اینکه در نسخة اصلی نسخة شیخ علیه السلام نبوده. ناسخان علیه السلام اضافه کرده بودند ولی در حالی در اصل نسخة شیخ نبوده. یک مقداری یا به خاطر انس ذهنی که دارند که علیه السلام بعد از نام معصوم می‌گذاشتند سهواً علیه السلام اضافه شده باشد یا نه عمداً به جهت اینکه می‌گویند راوی به وظیفه‌اش عمل نکرده، احترام نگذاشته ما چرا به وظیفه‌مان عمل نکنیم ما باید احترامات را رعایت کنیم. یا به تعبیر دیگر اگر در زمان‌های قدیم عدم ذکر علیه السلام ضرورتی نداشته به جهت اینکه راوی ذکر نکرده، الآن که دیگر ضرورت دارد، به دلیل اینکه بدون ذکر علیه السلام کأنّ یک توهینی هست، بنابراین مناسب است ما اضافه کنیم. علی ای تقدیر اینکه این علیه السلام در اصل روایت باشد نه افزودة نساخ، یا افزودة صاحب وافی مرحوم فیض باشد این ثابت نیست.

شاگرد: ع و ص می‌گذاشتند؟

استاد: نه اصلاً ذکر نمی‌کردند. یک مطلب این است که این کلمة علیه السلام معلوم نیست در اصل نسخه باشد. نکتة دوم اینکه علیه السلام هم باشد. این علیه السلام در مورد پیغمبر هم علیه السلام تعبیر می‌کردند در یک سری موارد. حتی مرحوم شیخ حر در وسائل تعبیری کرده و اعلم انه اذا اطلق فی الروایة لفظ قال علیه السلام و لمراد به النبی(ص)

قال علیه السلام را استظهار می‌کند که پیغمبر مراد هست.

این چکیدة بحث تقریرات آقای سیستانی.

یک سری نکات جزئی اوّل عرض می‌کنم بعد خود این بحث را یک مقداری بیشتر صحبت می‌کنم. نکتة اخیری که به عنوان مؤید در مورد علیه السلام ذکر کرده اینکه معلوم نیست علیه السلام در اصل نسخه بوده باشد این مطلب درستی است. اما اینکه علیه السلام را در مورد پیغمبر به کار بردنش اگر آن بنده خدایی که استدلال می‌کرده، استدلالش این هست که قطعاً قال علیه السلام مراد امام هست این نقض ایشان وارد است. ولی اگر جنبة استظهاری دارد، می‌گوید اگر هم در مورد پیغمبر به کار می‌رود خیلی نادر به کار رفته. نوعاً در مورد امام علیه السلام به کار برده می‌شود واژة علیه السلام و همین غلبة استعمال علیه السلام در مورد امام منشاء ظهور می‌شود. با این بیان نمی‌شود آن را نفی کرد که در بعضی موارد هم علیه السلام در مورد پیغمبر به کار برده شده.

اصل قضیه‌ای که اینجا

شاگرد: اشارة آقای سیستانی به بیان دوم وارد نیست؟ که اگر غالبی باشد نه همیشگی

استاد: اگر غالب موارد علیه السلام را در قول امام علیه السلام به کار برود ممکن است بگوییم این غلبه منشاء می‌شود که ظهور پیدا کند، علیه السلام که مراد معصوم است. شما می‌گویید بعضی موارد بر خلاف این به کار رفته این نقض ظهور نیست. اگر کسی صراحت ادعا کند آن صراحت را نقض می‌کند. اینکه اصلاً صلاحیت به کار بردن این واژه در مورد پیغمبر نیست. می‌گوییم نه در مورد پیغمبر هم به کار برده شده. و آن عبارت صاحب وسائل هم اصلاً عبارت درستی نیست. قال علیه السلام مراد قال النبی. در فقیه فراوان قال علیه السلام در مورد امام صادق به کار برده شده، سائر ائمه امثال اینها، مراد پیغمبر باشد. نه بستگی به موارد دارد. هیچ ظهور خاصی قال علیه السلام اینکه مراد پیغمبر باشد اصلاً وجود ندارد. مطلب جانبی است خیلی در اصل مطلب دخالت ندارد.

اصل اینکه به این علیه السلام نمی‌شود اعتماد کرد در ترجیح ارجاع ضمیر قال به امام صادق علیه السلام با ایشان موافقیم. اصل مطلب درست است و این استدلالشان ناتمام باشد اصل مطلب درست است. اما آن مطلبی که فرمودند که ظاهر از حدیث این است که این قال مرجع ضمیرش به پیغمبر برمی‌گردد. دو وجه ایشان ذکر کرده بود. وجه اول را یک تقریب ایشان ذکر کرده بود، یک تقریب ما اضافه می‌کردیم. هر یک از اینها باشد، هیچکدام از اینها وجهی ندارد. کی گفته الاقرب یمنع الابعد. این حرف چی است. باید حتماً معطوفٌ علیه اوّلین جایی باشد که به او برگردد این حرف. به خصوص وقتی فاصلة دو تا معطوف و معطوف علیه یک کلمه باشد. حالا فرض کنید یک جایی یک عبارت مفصل بین دو تا فاصله افتاده باشد، بگوییم خب ظاهرش این است که بین معطوف و معطوف علیه فاصلة زیادی وجود ندارد. دو تا احتمال وجود دارد. یک کلمه بیشتر دارد. فاصلة بین این اقرب و ابعد که می‌گوییم تنها یک کلمة قال است. همین یک کلمه باعث می‌شود که این اقربیت منشاء یک ظهور بشود. اصلاً چنین چیزی نیست. بلکه ممکن است در اینجا از یک جهت آن یکی را ترجیح بدهیم. بگوییم ظاهر ضمیر این هست که مرجع ضمیرش فعلشان واحد است، قال و قال. آنجا فعل قبلی‌اش قال بود، اینجا هم قال هست. اینجا مرجع ضمیر همان است.

بگوییم مثلاً این ظهور پیدا کرده. اگر بخواهیم به اینجور شواهد استشهاد کنیم یک شاهد این شکلی هم ممکن است آن طرف قضیه باشد. نه این الاقرب یمنع الابعد و از این صحبت‌ها اینها قواعدی نیست که ظهورساز باشد و امثال اینها. فوقش احتمال یک ذره بچرباند. تازه آن هم نه در این موردی که فاصلة بین اقرب و ابعد فاصلة چندانی نیست و تمام تفاوت بین دو احتمال در یک کلمة قال هست. اینجا اصلاً ظهور نه به آن بیانی که آقای سیستانی تعبیر کردند نه به بیانی که ما عرض می‌کردیم هیچ کدام از اینها درست نیست.

قبلی‌ها هم این قاعده را همه قبول ندارند؟ یا نه آنها اجماع دارند؟

استاد: نمی‌دانم این اجماعش،

معروفیت صدور هذه الجملة لاضرر و لاضرار آیا این معروفیت در زمان صدور روایات هم بوده؟ اگر ثابت بکنیم. در زمان ما لاضرر و لاضرار معروف است از پیغمبر است ولی آیا این لاضرر و لاضرار در زمان صدور روایت هم معروف بوده که ما بگوییم این ظهور بوده. اینها خیلی روشن نیست. اینکه فمحمد بن عبدالله بن هلال امثال اینها، عقبة بن خالد، لاضرر و لاضرار را برایشان خیلی معروف بوده، صدورش از پیغمبر. ما الآن با توجه به جمع شدن روایات مختلف، روایات عامه برای ما جمع شده، این روایت عامه همچین چیزی را ایجاد کرده.

ربطی به اصالة الثبات ندارد.

شاگرد: احتمال می‌دهیم آن موقع در افواه مردم بوده.

خیلی رایج‌تر بوده در فضای فکری شیعه، الآن یک مقدار فاصله

استاد: نه بحث الآن بسیاری از نکات در اثر جمع روایات ایجاد شده. نمی‌خواهم بگویم که در فضای شیعه این شکلی است. برای ما که تفحص می‌کنیم معروف شده. ما گشتیم. قاعدة لاضرر و لاضرار را داریم بحث می‌کنیم. اینقدر کامپیوتر گشتیم همة نقل‌هایش را، برای ما لاضرر و لاضرار مشهور شده. یا در کتب جوامع حدیثی لاضرر و لاضرار یک جا جمع شده مشهور شده. ولی آیا همة اینها آن زمان صدور روایت معروف بوده؟ نزد عقبة بن خالد معروف بوده؟ خیلی اینها واضح آنچنانی نیست.

شاگرد: ثمره‌اش چی است؟

استاد: ثمره‌اش را هم ایشان ذکر می‌کند. اینها مقدمه است برای اینکه بگوید اینها به هم مرتبط هستند یا مرتبط نیستند مقدمة این بحث‌ها.

وجه دوم معروفیت صدور هذه الجملة فی الجمله یک چیزی هست، یک وجه قابل ذکری هست. آن وجه اوّل به نظر من اصلاً قابل ذکر نیست که ظاهر عطف این است که معطوف علی اولین کلمه‌ای یصلح ان یکون معطوفاً علیه باشد یا تقریبی که ما می‌کردیم ظاهر ضمیر این هست که مرجع ضمیرش اوّلین کلمه‌ای باشد، اینها وجه‌های اصلاً قابل ذکری نیست ولو کثیراً ما در کلمات نحوی‌ها و غیر نحوی‌ها به اینجور استدلالات استشهاد می‌شود. نه اینها استشهادات قابل.

آن لاضرر و لاضرار ممکن است حالا بگوییم حالا که در نزد ما معروف است این کشف می‌شود که در آن زمان‌ها هم معروف بوده. حالا کسی چقدر قابل اعتماد باشد نمی‌دانم.

شاگرد: تصور اینکه بشود در فتواهای عامه فقهایی که هم معاصر امام صادق علیه السلام بودند مثل ابوحنیفه و اینها اگر آنها لاضرر را داشته باشند این یک قرینه‌ای؟

استاد: آنها که دارند. لاضرر حتی در مشهور، اصلاً در بعضی از کلماتشان لاضرر و لاضرار اوّل این بحث لاضرر داشتیم که اینها گفتند یکی از پنج روایتی هست که علیه بُنِیَ بناء الفقه. الآن یک روایاتی که ان الفقیه یدور علی خمسة احادیث. این اشکال در اصول متأخری که احادیث جمع‌آوری شده و در جوامع حدیثی شیعه یا سنی وجود دارد این روایت خیلی مشهور شده ولی بحث ما سر این هست که آیا این مشهوریت در زمان معاصر ائمه هم بوده؟ به خصوص در نزد راویان امامی.

محمد بن عبدالله بن هلال باید اثبات بشود. البته، محمد بن عبدالله بن هلال، عمدتاً شاید عبدالله بن هلال باشد، چون محمد بن عبدالله بن هلال در دورة محمد بن عبدالله بن هلال مشهور بوده که لاضرر و لاضرار کلام پیغمبر هست بنابراین اگر می‌گفتند قال، یا عقبة بن خالد یا محمد بن عبدالله بن هلال، آن دوره‌هایی که نزدیک هست خیلی که بخواهیم آن چیزی قوی قائل بشویم شاید سخت باشد.

حالا اگر در این دو تا استدلال به چیزی بخواهیم تمسک کنیم، استدلالی که تا حدودی قابل پذیرش هست وجه دوم است نه وجه اول. حالا آن بحث‌های جانبی دیگر که خود آقای سیستانی هم اشاره کردند که معلوم نیست که آن قال الصادق در فقرة سوم کلام راوی‌های مثل محمد بن عبدالله بن هلال و عقبة بن خالد و آن راوی‌های اصلی که تعیین کنندة مفاد روایت هست ممکن است کلام صدوق باشد یا کلام راوی‌هایی که برداشت استنباطی از روایت کرده باشند. ما به خود ایشان آن استدلال را نپذیرفتیم.

آن که مجموعاً به نظرم می‌رسد این عبارت خیلی ظهور قوی ندارد در اینکه به کدام یک از اینها بپردازیم.

یک نکته‌ای در پرانتز عرض بکنم یک تمرینی بدهم

یک سری نکاتی را آقای سیستانی در این نکتة اولی و نکتة ثانیه مطرح کردند این نکات به نظر من یک مقداری روشن شدن بحثش تتبع موارد مشابه وابسته است که آیا شبیه ما. ما که می‌گفتیم قال قضی رسول الله امثال اینها این ممکن است بگوییم مرجع ضمیر به قال برمی‌گردد و امثال اینها برخلاف فرمایش آقای سیستانی. آقای سیستانی آنجور بیان فرمودند. یک مقداری موارد مشابه مشابهش را آدم تتبع بکند می‌توانیم یک مقداری بحث را روشن‌تر دنبال بکنیم.

این بحث‌هایی که آقای سیستانی، بحث‌های استظهاری را که مطرح فرمودند ببینید مشابهش در روایت‌های، منحصرش کنم به روایت‌های عقبة بن خالد که یک قدری بحث جمع جورتر بشود. در روایت‌های عقبة بن خالد و روایت‌های محمد بن عبدالله که آن هم عمدتاً همان روایت‌های عقبة بن خالد هست. این تعبیراتی که محمد بن عبدالله بن هلال مشابه این تعبیر به کار می‌رود همة اینها را مراجعه کنید ببینید آیا قرینة خاصی برای یک استظهار، اولاً مشابه این چه مقدار وارد شده، وارد نشده. مثلاً یک قال. بحث‌های بعدی هم ایشان یک نکاتی را استظهار می‌کند از بعضی تعبیرات، آن هم به نظر من آنها یک مقداری باید آدم تتبع موارد مشابهش را بکند تا یک مطلبی را بتواند استظهار کند.

نقطة دوم بحث ایشان این مطلب را مطرح می‌کنند بعد از اینکه ما این قال را گفتیم مراد قال رسول الله هست. این بحث مطرح می‌شود که اینکه. حالا من اینجوری، یک مقدار تعبیر را عوض می‌کنم نمی‌خواهم خیلی به آن سبکی که آقای سیستانی تعبیر کرده، تعبیر را دنبال کنم. آن این است که این دو فقره، دو فقره‌ای هست که پیغمبر فرموده. حالا پیغمبر این دو تا را کنار هم فرموده یا با فاصله فرموده؟ یک سؤال این هست پیغمبر کنار هم فرموده یا با فاصله؟ اگر کنار هم فرموده باشد که هیچ، اگر با فاصله فرموده چه کسی این دو تا روایت با فاصله را کنار هم نقل کرده؟ امام علیه السلام یا راوی؟

لحن آقای سیستانی جمع بین حکایت و جمع بین محکوم تعبیرات را نمی‌خواهم خیلی وارد بحث الفاظش بشوم.

ایشان می‌فرمایند که فرق بین، سه تا احتمال اینجا هست. یکی اینکه دو فقره در کلام پیغمبر کنار هم جمع بودند، احتمال دوم اینکه در کلام پیغمبر جمع نبوده‌اند و امام علیه السلام آنها را جمع کرده است. فقرة سوم این است که در کلام پیغمبر جمع نبودند راوی آنها را جمع کرده.

فرق بین این احتمالات چی است؟ ایشان می‌فرماید فرق بین این احتمالات این است که بنابر احتمال سوم دیگر ما لازم نیست که یک ربطی بین اینها چیز بکنیم. فوقش این است که راوی اینها را بینشان کنار هم آورده. اما امام علیه السلام وقتی کنار هم می‌آورد فرق دارد با اینکه راوی آنها را کنار هم بیاورد.

شاگرد: اصالت الضبط منافات ندارد که یک راوی دو تا روایت را با هم

استاد: نه به ضبطش ربطی ندارد.

ایشان می‌گوید بنابراین، یا در کلام پیغمبر کنار هم باشند پیداست که اینها با همدیگر مرتبط هستند که پیغمبر اینها را کنار هم ذکر کرده. اینکه معروف است می‌گوید مرحوم آقا قائل به رقص نبودند این در مورد کلام عقلا اینجور نیست، حالا فضلاً از کلام امام و پیغمبر که افضل الفصحاء هستند در کلام فصیح بین اجزای کلام واحد ارتباط وجود دارد. روی همین جهت یکی از نکاتی که در کتاب‌های تفسیری بعضی از مفسرین دنبال کردند بحث ارتباط حتی صور بخواهند بگویند این کتاب ولو هر سوره جدا جدا نازل شده ولی اینکه اینها را توسط پیغمبر یا امام علیه السلام کنار هم قرار گرفته به صورت یک کتاب مدون قرار گرفته ارتباط بین صور باید یک ارتباطی داشته باشد سعی کردند یک نوع ارتباطی بین سوره‌های قرآن را دنبال کنند و بیان کنند.

ایشان می‌فرمایند که اینکه پیغمبر صلوات الله علیه بین این دو فرموده باشند این معنایش این است که باید ارتباطی بین اینها باشد. مثلاً ارتباطشان در این باشد که حکمت جعل حق شفعه قاعدة لاضرر و لاضرار هست. حالا بحثش بعداً مفصل می‌آید که آیا صحیح هست و ارتباطی وجود دارد به نحو حکمت یا ارتباط وجود ندارد.

اما اگر امام علیه السلام فرموده باشد، امام دو وجه در مورد کلام امام می‌تواند باشد. امام ممکن است به خاطر همین جهت حکمت فرموده باشد، ممکن است امام علیه السلام یک قاعده‌ای هست در باب اخبار آن این است که اخذ به شواهد الکتاب و السنة فی تقویم الاحادیث اینکه احادیث را بخواهیم صحت و سقمشان را بررسی کنیم، قانونش این هست که شواهد کتاب و سنت را، که این را مفصل ایشان یک فصل مشبعی۳۵:۵۷ در همین در مورد قاعدة لاضرر و لاضرار در این مطلب دارند. این یک بحثی هست، اجمالش را عرض می‌کنم، تفصیلش باشد موقعی که ایشان بحثش را عنوان می‌کنند. یک سری روایاتی داریم که احادیث را گفته عرضة بر کتاب بکنید.

اینکه مراد از این عرضة احادیث بر کتاب مراد چی است؟ آقای سیستانی در بحث لاضرر و لاضرار این را بحث کردند و ایشان مختارشان این هست که مراد از عرضة بر کتاب این هست که باید احادیث با اسس و مبانی ثابتة از شریعت تطابق داشته باشد. یک شواهدی از کتاب و سنت در کنار حدیث باشد بدون وجود این شواهد کتاب و سنت حدیث ولو از ثقه هم نقل شده باشد حجت نیست. یک شرط زائدی در حجیت خبر علاوه بر وثاقت وجود شواهدی از کتاب و سنت بر طبق این روایت هست و امثال اینها، مفصل ایشان. به تعبیر دیگر توافق روحی با کتاب، اینکه با روح کتاب موافق باشد این را شرط می‌دانند و در موردش صحبت می‌کنند. این را بعداً هم بحث کبروی دارد هم بحث صغروی بعداً بحثش را می‌کنیم.

منهای بحث کبروی که آنجا هست. اینجا یک بحث مطرح هست، فرض این است که امام علیه السلام این حدیث را آورده، گفته پیغمبر این را فرمودند. کلام خودشان را که امام علیه السلام نمی‌خواهند با آوردن چیز تقویم کنند. یک موقعی هست یک روایتی از امام نقل شده است، امام می‌گوید شما اگر می‌خواهید روایت را تشخیص بدهید که از امام نقل شده یا نه، برای تشخیص روایت صادر از غیر صادر بیایید قاعدة تطبیق، قاعدة اخذ به شواهد کتاب و سنت را مطرح کردند. ولی اینجا که اینجور نیست. فرض این است که خود امام علیه السلام آمده دو تا روایت از پیغمبر را کنار هم ذکر کرده. اینجا دیگر بحث احتمال که کذب نمی‌رود.

شاگرد: نقل می‌شود برایشان اگر این دو تا با هم نقل بشود، اینها شاهدش هم همراهش هست.

استاد: بحث این است که امام علیه السلام آن قاعدة اخذ به شواهد کتاب و سنت در مورد روایت‌هایی است که معلوم نیست صادر شده یا صادر نشده. خود امام علیه السلام دارد چون مطلب را نقل می‌کند. فرض این است که امام علیه السلام این را از پیغمبر نقل می‌کند.

شاگرد: نعوذ بالله شاید شک کند که امام این را شاید دروغ نقل می‌کند.

استاد: این که نمی‌شود، مگر حالا بگویید که این روی فضای اهل تسنن امام خواسته مشی کند. فضای اهل تسنن که امام علیه السلام را معصوم نمی‌دانند، خواسته روی اسس و مبانی‌اش. آقای سیستانی اخذ به شواهد کتاب و سنت را یک روش عقلایی می‌دانند. روش عقلایی در پذیرش هست و امثال اینها. کأنّ نه اینکه یک شرط تعبدی خاص بدانند. بگوییم که چون این یک روش عقلایی هست امام علیه السلام می‌خواهند راویان منهای اعتماد به مقام امام علیه السلام به عنوان امام علیه السلام این روایت‌ها را بپذیرند.

شاگرد: این چه اشکالی دارد که امام دو تا را کنار هم بگذارد برای اینکه این خبری که نقل می‌شود به آیندگان و آیندگان شک می‌کنند این واقعاً کلام چون واسطه که می‌خورد احتمال کذب و خطا و اینها هم ایجاد می‌شود حضرت کنار هم نقل کردند که آیندگان بدانند این شاهد هم دارد، حواسشان باشد.

استاد: خود امام علیه السلام می‌خواهد بگوید کلامی که از،

شاگرد: این راوی دارد از آیندگان نقل می‌کند این را بدانید که این شاهدش هم هست. این شاهدش هم دارد نقل می‌کند.

روش یاد دادن یعنی این. اینجوری تعبیر بکنیم، روش یاد دادن به این معنا بگوییم، امام علیه السلام ممکن است مدلی را که راویان نه حدیث امام صادق علیه السلام را، هر حدیثی برایشان نقل می‌شود می‌خواهند بررسی کنند، برای اینکه بگویند که شما اگر احادیثی را که می‌شنوید، روش کار این شکلی است، ولو این روش کار در خصوص روایت امام صادق علیه السلام کاربرد ندارد. چون روش کار در مورد روایت‌های ثابت الانتساب نیست. ولی چون می‌خواهد بگوید که در تقویم احادیث یک همچین روش‌هایی می‌تواند باشد. به نظر من خیلی مستبعد است اینجوری عبارت‌ها را معنا بکنیم و خیلی بعید است. حالا به خصوص بعداً عرض خواهم کرد، منهای بحث کلی که این اصل آن بحث‌ها که بعداً در موردش صحبت می‌کنیم. این چکیدة فرمایشات آقای سیستانی تا اینجا.

این تکه‌های فرمایش اخیر ایشان را یک ان قلت و قلت‌هایی در موردش هست، اینها را فردا صحبت می‌کنیم. عمدة بحث، بحث این است که ظهور ذاتی روایت هم در ارتباط به این روایات هست، آیا قرینة خارجی داریم که اینها به هم ارتباطی ندارند یا قرینة خارجی نداریم. بحث اصلی، بحث آینده است که آیا این ظهور هست یا ظهور قرائن خارجی نیست. فرمایش آقای سیستانی ادامه دارد در همین نکتة دوم هم که عرض کردم یک نکاتی را ایشان دارند که آن نکات را فردا عرض می‌کنم و در موردش صحبت می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

شاگرد: فردا که راهنما محمد بن عبدالله بن هلال

استاد: بله محمد بن عبدالله بن هلال هست

شاگرد: روایتی که نقل به معنا شده توسطات ادیبانه، یعنی می‌شود ؟؟؟ به این استدلال‌هایی که به متن روایتی که،

استاد: استدلالاتی که تفاوت‌هایی بین وجه‌های مختلفش با نقل بأنّ‌های متعارف منافات داشته باشد. فرض کنید که مرحوم نایینی فرق می‌گذارند بین اینکه در روایت گفته باشد لا تشرب الخمر و بین تعبیری که گفته باشد کن لا شارب الخمر، به صیغة امر گفته باشد، به صیغة نهی گفته باشد. این چیزها درست نیست با توجه به نقل به معناهایی که انجام می‌شده اینها را به همدیگر نقل به معنا می‌کردند.

[پایان]